

مطالعه موردپژوهانه مواجهه منطق ارسطویی در تحلیل احکام، خواص و قواعد استنتاجی مربوط به نسبت

علی اصغر جعفری ولنی*

چکیده

توجه منطق دانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از احکام و خواص آن، و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت امری مسلم به نظر می‌رسد؛ اما رهیافت آنها در یک سطح نبوده است. منطق دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی به علت عدم توجه به تمایز بین قضایای متضمن نسبت و قضایای متضمن مفاهیم نفسی دچار نوعی ناسازگاری بوده‌اند؛ یعنی اگرچه ظاهراً منطق ارسطویی بر تحلیل موضوع محمولی از قضیه استوار است و احکام، خواص و قواعد نسبت تحت عنوان بخش مستقلی تعریف و تحلیل نشده‌اند، ولی بسیاری از مباحث منطقی بنحوی بر خواص و قواعد نسبت مبتنی است، اما به علت محصور بودن در ضوابط منطق ارسطویی، بحث از نسبت چندان تعمق نیافته است. لذا در منطق سنتی، قواعد استنتاجی مبتنی بر نسبت فدای این ناسازگاری شده است. براین اساس شکار مستقیم آراء و نظریات آنها در این باره ممکن نیست. در واقع منطق ارسطویی در موضعی با مشکل بحث از نسبت روبرو بوده، اما این رویارویی صریح نبوده است. از جمله آنها می‌توان از احکام و لوازم نسب اربعه، تحلیل و تبیین عکس مستوی سالبه کلی، تحلیل قیاس اقترانی حملی شکل اول، چاره‌جویی در قیاس مساوات، و تبیین مأخذ اول و مأخذ ثانی نام برد.

کلیدواژه‌ها: منطق ارسطویی، منطق نسب، نسب اربعه، عکس سالب کلی، قیاس اقترانی، قیاس مساوات، مأخذ اول و مأخذ ثانی.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه شهید مطهری، jafari_valani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۸

۱. مقدمه

ارائه تصویری از نسب در حوزه منطق ارسطویی رایج در دوره اسلامی، ابتداء تحلیل احکام، خواص، گزاره‌ها و قواعد استنتاجی بر نسبتها و امکان حفظ سازگاری این نظام مسئله بسیار مهمی است که بررسی آن، رویکرد تازه‌ای به ساختار نظام منطق ارسطویی است. به‌علت عدم توجه به تمایز بین قضایای متضمن نسبت و قضایای متضمن مفاهیم نفسی، منطق‌دانان در تبیین و تحلیل منطق ارسطویی دچار گونه‌ای ناسازگاری بوده‌اند، یعنی اگرچه در ظاهر، منطق ارسطویی بر تحلیل قضیه به موضوع (شیء) و محمول (مفهوم) استوار است و نسبت، احکام و قواعد آن به صورت مستقل تعریف و تحلیل نشده‌اند؛ ولی بسیاری از قواعد استنتاجی و مباحث منطقی بنحوی بر قواعد نسب مبتنی است.

این ناسازگاری بگونه‌ای بوده است که از طرفی مثلاً در تحلیل قیاس مساوات، با دخالت کبرای خفی به قیاس، آن را به قیاس حملی اقترانی برگردانده‌اند درحالی‌که مقدمات چنین قیاسی، قضایای متضمن نسبت هستند و باید مبتنی بر قواعد نسب تحلیل و تبیین شود و از طرف دیگر مثلاً در اثبات اینکه «عکس مستوی سالب کلی، سالب کلی است»، بر مفهوم تباین که نسبتی متقارن است، تکیه کرده‌اند. لذا در منطق سنتی، منطق نسب و قواعد استنتاجی مبتنی بر آن، فدای این ناسازگاری شده است.

عواملی که به نحوی باعث شد منطق دانان اسلامی نسبت را وارد قیاس کنند، عبارتند از:

۱. برخورد با قضایای متضمن نسبت که با صورت ساده موضوع - محمولی قابل تحلیل نبود.
۲. توجیه قیاس مساوات (تمائل، تعدی و...) ۳. مشکل علم اصول فقه در توجیه استدلالهایی مانند: نبیذ مانند خمر است و خمر حرام است پس نبیذ حرام است. ۴. عدم وجود فعل ربط در زبان عربی. ۵. تأثیر جالینوس در منطق دانان مسلمان.^۱

می‌توان گفت نشانه‌هایی از ابتداء احکام، گزاره‌ها و قواعد استنتاجی، بر نسب و خواص استنتاجی آن در منطق قدیم ملاحظه می‌شود. در این پژوهش برحسب ترتیب مباحث در کتابهای منطقی، مسائلی مطرح می‌شود که به نحوی مبتنی بر نسب و قواعد استنتاجی متضمن نسبت باشند: از جمله آنها احکام و لوازم نسب اربعه، تحلیل و تبیین عکس مستوی سالب کلی مطلقه، تحلیل قیاس اقترانی حملی شکل اول، چاره‌جویی در قیاس مساوات و تبیین مأخذ اول و مأخذ ثانی است.

۲. احکام و خواص نسبت‌های چهارگانه

طرح تدریجی رابطه مصداقی به موازات رابطه مفهومی، از توجه منطق‌دانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از آن و بکارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت، حکایت می‌کند. در واقع پیدایش نسب اربع از سوی منطق‌دانان مصداق‌محور، مولود توجهی است که آنها به مصداقی یا افراد کلیات ابراز داشتند، یعنی نظام منطق مبتنی بر صرف کلیات خمس (ماهیات) را ناکافی می‌دانند؛ لذا علاوه بر ایساغوجی، از مجموعه‌ها و نسبت بین آنها و قواعد حاکم بر نسبت‌های مصداقی سخن به میان می‌آورند و مبحث نسبت‌های چهارگانه ناظر به مصداقی و مجموعه‌هاست.

از اینرو نمی‌توان ادعا کرد منطق‌دانان اسلامی، بطور کلی درباره مباحث مختلف مربوط به نسبت و قواعد حاکم بر آن، بدون موضع و تحلیل منطقی بوده‌اند. از جمله آنها می‌توان به نسب اربع اشاره کرد. علاوه بر نسب اربع بین مفاهیم، بین قضایا و قیاسها نیز یکی از نسبت‌های چهارگانه برقرار است، که خود گواه این است که منطق‌دانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از آن و به کارگیری قواعد استنتاجی متضمن توجه داشته‌اند. (علامه حلی، الأسرار الخفیه فی العلوم العقلیه، ص ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۵)

دانشمندان منطق در کتابهای منطقی پس از بیان نسبت‌ها، به بحث از نقیض مفاهیم می‌پردازند. این بحث یکی از خواص منطقی نسب است و می‌توان در پرتو احکام نسبت به طرح آن پرداخت. احکام نسب اربعه را می‌توان در چند مورد برشمرد:

تعُدّی نسبت تساوی و عموم و خصوص مطلق: از بین نسب اربعه دو نسبت تساوی و عموم و خصوص مطلق دارای خاصیت تعُدّی نسبت هستند؛ به این معنا که اگر مثلاً مفهومی مثل «الف» مساوی «ب» بود و «ب» نیز مساوی مفهوم سومی به نام «ج» بود، می‌توان از تعُدّی نسبت تساوی نتیجه گرفت که مفهوم «الف» نیز مساوی «ج» است. همینطور نسبت عموم و خصوص مطلق که اعم از شیء، از خود آن شیء اعم است؛ به این معنا که اگر «الف» از «ب» اعم باشد و «ب» نیز اعم از «ج» باشد، لذا می‌توان نتیجه گرفت: «الف» اعم از اعم از «ج» است. چنین خاصیتی از نسب را «تعُدّی»^۱ نامند. نسبت تباین چنین خاصیتی ندارد، مثلاً نمی‌توان گفت: مابین مابین شیء، مابین آن شیء است.

تقارن نسبت تساوی، تباین، عموم و خصوص من وجه: خصوصیت دیگر نسبت‌ها این است که هرگاه مفهومی مثلاً نسبت تساوی با مفهوم دیگری داشت آن مفهوم دیگر نیز همان نسبت تساوی را با مفهوم نخست دارد. به چنین خاصیتی از نسب، تقارن گویند.^۲ این

وصف در مورد نسبت تباین^۳ و عموم و خصوص من وجه نیز جاری است، برخلاف نسبت عموم و خصوص مطلق که چنین خاصیتی ندارد؛ به این معنا که اگر مفهومی اعم از مفهومی دیگر است، آنگاه خاصیت تقارن بین چنین دو مفهوم اعم و اخص وجود ندارد.

نسبت بین نقیض مفاهیم، خود یکی از احکام نسب است: همانگونه که بین دو مفهوم کلی، یکی از نسب اربع تحقق دارد بین نقیض آن دو کلی نیز به لحاظ مفهوم بودن، یکی از نسبتهای چهارگانه وجود دارد. تعیین نسبت بین نقیضهای دو مفهوم کلی نیازمند اثبات است. برای اثبات تحقق این نسبتها بین نقیضهای مفاهیم کلی، از یکسری قواعد استنتاجی بهره می‌گیریم. این قواعد استنتاجی عبارتند از:

الف) اگر بین نقیضهای دو مفهوم کلی، یکی از نسب اربعه برقرار است آنگاه نفی نقیضهای سه نسبت دیگر بر آن دو مفهوم عطف می‌شوند (بودن یکی ← نفی بقیه علی سبیل عطف). معنای این قاعده این است که اگر بین A و B مثلاً نسبت تساوی تحقق دارد پس نسبتهای دیگر توأمأ از A و B نفی می‌شوند.

ب) اگر بین نقیض دو مفهوم یکی از نسب اربعه برقرار نباشد آنگاه سه نسبت دیگر باید علی سبیل فصل بر آن دو محقق باشند (نبودن یکی ← اثبات بقیه علی سبیل فصل). این قاعده به این معناست که اگر بین A و B مثلاً نسبت تساوی تحقق ندارد آنگاه نسب اربعه دیگر علی سبیل فصل بین آن دو موجود می‌باشد.

این قواعد استنتاجی زمانی می‌توانند در اثبات تحقق یکی از نسب اربعه بین نقیض مفاهیم، مبنای استدلال ما واقع شوند که حصر نسب بین مفاهیم به چهار نسبت، حصری عقلی باشد؛ یعنی یا تساوی است، یا تباین، یا عموم و خصوص مطلق، یا عموم و خصوص من وجه. (قطب رازی، شرح شمسیه، ص ۱۷۱ - ۱۷۳؛ شرح مطالع، ص ۲۹). اما اگر قرار باشد برحسب استقرار بین مفاهیم و یا به هر دلیلی، نسبتی غیر از نسب اربعه یادشده بین دو کلی تحقق یابد یا شخصی در حصر عقلی بودن نسب اربع مناقشه نماید و یا مورد نقضی ارائه کند، این قواعد استنتاجی از درجه اعتبار ساقط می‌شوند و در روند استدلال نمی‌توان از آنها بهره جست، یعنی وجهی ندارد بگوئیم اگر بین دو مفهوم کلی نسبتی برقرار بود دیگر نسبتها علی سبیل عطف محقق نمی‌باشند و یا اگر بین دو مفهوم کلی نسبتی برقرار نبود بقیه نسب علی سبیل فصل متحقق می‌باشند.

ازاینرو یا باید مناقشات حصر عقلی نسب اربعه را با دلیل ابطال کرد تا با کمک قواعد استنتاجی یادشده، بتوان بر تحقق نسب اربع بین نقیض مفاهیم از روش استدلالی (برهان

خلف)، اقامه برهان کرد یا در صورت وارد بودن، از طریقی دیگر - غیر از روش استدلال یادشده - بر این مطلب برهان اقامه نمود.

روش اثبات منطق دانان، به طریقه استقصاء یا دوران و تردید است. یعنی تمام حالات ممکن برای یک مسئله، تا وقتی که جز یکی از آنها ابطال شود استدلال ادامه دارد، حالت باقیمانده، حالت صحیح مسئله است. نسبت نقیض هر دو مفهوم کلی با تحلیل منطقی و روش اثبات آن مجال دیگری می طلبد. (جعفری، خردنامه صدرا، ۷۱)

۳. عکس مستوی سالبه کلیه و نسبت تباین

عکس مستوی بعنوان یکی از روشهای استنتاج مستقیم، قاعده استنتاجی مفید و مهمی است که منطق دانان در مواضع مختلفی به بحث از آن می پردازند.^۴ در استنتاجهای بیواسطه برخلاف استدلالهای قیاسی، طرفین استدلال عمدتاً از قبیل قضایای حمله مسوره (محصولات اربعه) و گاهی از نوع قضایای شرطی هستند که در آن یک قضیه بعنوان مقدمه منجر به قضیه ای دیگر بعنوان نتیجه یا مطلوب، قرار می گیرند.

برخی تعریف دقیقی از «عکس» ارائه کرده اند: «عکس آن است که هریک از عقیدین بنحو تمام و کمال جابجا شوند بشرط اینکه کیفیت، صدق و کذب دو قضیه بحال اول خود باقی بماند، ولی حفظ کمیت لازم نیست».^۵

برخی از منطق دانان مثل ابن سینا (اشارات، ص ۳۶) و سهروردی (حکمه الإشراق، ص ۳۱ تا ۳۳) قید «بقاء کذب» را در کنار «بقاء صدق» لازم دانسته اند و برخی دیگر مانند خواجه نصیر (شرح اشارات، ص ۱۹۶) و قطب الدین رازی (شرح مطالع، ص ۱۷۵؛ شرح شمسیه، ص ۱۲۳) ذکر چنین قیدی را لازم نمی دانند. (الحسینی الأعرج، الأرجوزة فی المنطق، ص ۳۴۱)

استنتاج به طریق عکس - برخلاف قیاس افترانی شکل اول و یا برخلاف وضع مقدم و رفع تالی - بدیهی نیست، بلکه باید آن را به روشهای منطقی اثبات کرد. برای اثبات عکس مستوی سالبه کلیه طرق مختلفی در کتابهای منطقی ذکر شده است که ما از بین آنها روشی را مطرح می کنیم که از طریق نسبت تباین به اثبات آن می پردازد. این روش اثبات، قبل از ابن سینا در آثار منطقی به چشم می خورد. فارابی این روش را پذیرفته و بر سایر طرق ترجیح داده است و ابن سینا آن را نقد می کند.

نقد و بررسی اثبات عکس سالب کلی براساس تباین

عکس مستوی سالب کلی مطلقه، سالبه کلیه است؛ زیرا عقیدین در آن، تباین کلی دارند و جابجایی طرفین، موجب تفاوتی در نسبت بین آندو نمی شود. (همان، ص ۳۴۲)

صورت برهان اثبات آن از طریق نسبت تباین به اینگونه است:

۱. هیچ الف ب نیست. (فرض)

۲. الف مباین ب است. ۱ و تعریف سالب کلی (تحلیل مفاد سطر ۱)

۳. مباین مباین، مباین است. قاعده ای در نسبت تباین

۴. ب مباین الف است. ۲ و ۳ و قاعده

۵. هیچ ب الف نیست. ۴ و تعریف سالب کلی

برخی منطق دانان (خواجه طوسی، شرح اشارات، ص ۲۰۳ و ۲۰۴) این صورت برهان را دو گونه تقریر می کنند. فخر رازی این دو قرائت مختلف را نقل و نقد می کند. خواجه می گوید: فخر رازی در تبیین این برهان دچار بدفهمی شده و نسبت تباین در این استدلال را نسبتی متعدی تلقی کرده و قاعده یادشده را بصورت «مباین مباین، مباین است» به کسر «یا» فهمیده است و براساس این تلقی، برهان یادشده را نقد می کند؛ در صورتی که منظور منطق دانان، قرائت «مباین مباین، مباین است» به فتح «یا» است. وی اعتراض وارد بر این برهان را همان بیان بوعلی در شفا می داند. علامه حلی (الأسرار الخفیة فی العلوم العقلیة، ص ۸۵) نیز در بیان این برهان بر سخن شیخ در شفا و اشارات تأکید می کند.

این گزارش خواجه از کلام فخر رازی، با مراجعه به متن الانارات ناصواب می نماید. فخر ابتدا هر دو تقریر را نقل و سپس نقد و بررسی نموده است. منشأ این اختلاف قرائت، دوگانگی فهم قاعده ای است که در سطر سوم صورت برهان ذکر شده است. هر کدام از این دو تقریر، مبنای خاصی دارند که به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرد.

قرائت اول: برخی منطق دانان این قاعده را بصورت «مباین مباین، مباین است» به کسر «یا» فهمیده اند؛ چنین تلقی از این قاعده مبتنی بر تعدی پذیری نسبت تباین است. براساس چنین فهمی، اگر امری با امر دیگر مباین باشد و آن امر دوم خود، با امر سومی مباین باشد تعدی پذیری تباین حکم می کند که امر اول با امر سوم نیز مباین باشد.

ابن سینا (اشارات، ص ۸۵) بعد از آنکه بیان عده ای را که از طریق برهان خلف به اثبات عکس مستوی سالبه کلیه پرداخته اند، مخدوش می داند؛ به نقل از همان عده، قرائت اول برهان از طریق مباینیت را نیز ذکر کرده و می گوید: براساس این تلقی - مباین مباین، مباین

است - هرگاه «هیچ ج ب نیست» به معنای «ج مابین ب است» باشد، پس «ب» نیز مابین «ج» خواهد بود؛ یعنی «هیچ ب ج نیست».

فخر رازی در شرح اشارات پس از نقل عبارات شفا، استدلال مبتنی بر این قرائت را بی‌اساس می‌داند: ساختار این استدلال اساساً مختل است؛ زیرا وقتی می‌گوییم «هیچ ج ب نیست»، در این قضیه «ب» مابین است و «ج» مابین مابین است؛ در حالی که «ب»، مابین مابین لحاظ شده است؛ لذا اگر مابین مابین، مابین باشد، مستلزم این است که شیء، مابین خودش باشد. البته او «مخالفت» را مثال می‌زند: اگر قاعده یادشده صحیح باشد، باید مخالف مخالف، خود آن شیء باشد، حال آنکه شیء نمی‌تواند با خودش مخالف باشد. (فخر رازی، *الانارات*، ص ۱۱۹) در واقع فخر رازی بر این باور است که کبرای استدلال - قاعده مابین مابین، مابین است - کاذب است و اساساً تباین، نسبتی متعدی نیست.

قرائت دوم: فخر رازی بعد از آنکه تقریر اول برهان را قابل خدشه می‌داند در ادامه، تقریر دوم را نیز به همان عده از منطق دانان نسبت می‌دهد: اگر آنها کلام خود را اصلاح کنند و بگویند قضیه «هیچ ج ب نیست» به معنای تحقق مابینت بین طرفین قضیه است و از آنجایی که تباین از هر دو طرف وجود دارد، وقتی «ب» مابین «ج» باشد لازم می‌آید «ج» نیز مابین «ب» باشد. و این همان تحقق تباین از دو طرف است. (همان، ص ۱۱۹)

نکته قابل توجه در این استدلال اشتراک لفظی مفهوم مابینت یا تباین است که با توجه به استعمال این لفظ در معانی مختلف باید مشخص شود.

شیخ الرئیس (شفا، ص ۷۸) با ذکر این نکته به تفصیل تقریر دوم برهان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد: تباین در معانی مختلفی از قبیل تباین مکانی، که تباین غیرمجامع حقیقی است، تباین در حد و حقیقت، که تباین مفهومی است، و تباین به معنای سلب امری از امر دیگر، که تباین مصداقی است، به کار رفته است. سپس می‌گوید: تباین در این استدلال به معنای اخیر آن - تباین سلبی - است. یعنی وقتی می‌گوییم: «هیچ ج ب نیست پس هیچ ب ج نیست» بدلیل اینکه «ج مابین ب است» این تعلیل به این معناست که «ج ب نیست» و هر آنچه یکی نباشد لذا دیگری هم نیست. و به این طریق عکس سالبه کلیه را به سالبه کلیه اثبات می‌کنند.

شیخ می‌گوید: دلیل ما از دو حالت بیرون نیست یا بین است یا بین نیست. اگر دلیل (ج مابین ب است) بین باشد، آنگاه این قضیه که «ج ب نیست پس ج ب نیست» نیز بین خواهد بود؛ چرا که این قضیه معنای آن دلیل ما است. و اگر دلیل غیر بین باشد، معنای آن

نیز غیر بین خواهد بود؛ زیرا منظور از «ب» و «ج» ماده مشخصی (مصدق خاص) مد نظر نیست، بلکه «ج» عبارت است از هر مباینی و «ب» هم حاکی از هر مباینی است. (همان، ص ۷۸) در صورتی که دلیل باید از درجه وضوح و روشنی بیشتری نسبت به مدعا برخوردار باشد و بواسطه همین وضوح است که دلیل، مدعا را اثبات می کند؛ در حالی که دلیل و مدعا در این استدلال بلحاظ وضوح هم رتبه هستند.

قرائت دوم مبتنی بر خاصیت تقارن نسبت تباین است؛ یعنی سطر سوم صورت برهان به صورت «مباین مباین، مباین است»، فهمیده شده است. و این خاصیت در کلام فخررازی با عبارت «والمباینه إنما تتحقق من الجانین» بیان می شود.

فخررازی این تقریر از برهان را نیز مخدوش می داند: این استدلال از نوع مغالطه مصادره به مطلوب بوده و شیخ نیز این نقص را با بحث اشتراک لفظی بودن مفهوم تباین توضیح می دهد و نتیجه می گیرد که اگر تباین در این استدلال تباین به معنای سلبی باشد، آن چیزی که مطلوب و مدعای ماست، یعنی «ج ب نیست، پس ب ج نیست»، مقدمه استدلال واقع می شود؛ زیرا معنای «ج مباین ب است» این است: «ج ب نیست» و از آن نتیجه می گیریم: «ب ج نیست». این همان مصادره به مطلوب است.

از بیان شیخ در *شفا* که در آثار برخی منطق دانان دیگر (شرح اشارات، ص ۲۰۳ و ۲۰۴) نیز به چشم می خورد، اساس اثبات عکس مستوی سالبه کلیه بنابر تحلیل مفهومی، بر مبنای خاصیت تقارن نسبت تباین بنا شده است؛ لذا این قاعده «مباین مباین، مباین است»، دلیل مدعای ما نمی تواند باشد، زیرا اثبات غیر از تحلیل مفهومی است.

۴. قیاس اقترانی شکل اول و خاصیت تعدی در نسبت اندارج

مهمترین فعالیت ذهن ما استنتاج و استدلال است. حجت یا استدلال، روش ذهن در برطرف کردن جهل بسیط تصدیقی است. در واقع قواعد منطق استنتاج بیانگر روشهای معتبر انتقال ذهن از تصدیق یا تصدیقهای پیشین به تصدیق جدید (استدلال منتج) است.

معتبرترین روش استنتاج در منطق ارسطویی، قیاس (یا سولوگسیموس) نام دارد که ذهن را از اصل به نتیجه و از قانون به موارد اطلاق آن می رساند.

رکن اساسی قیاس، تألیف قضایا و تنظیم مقدمات است. در قیاس اقترانی نسبت خبری که اذعان به آن (سلباً یا ایجاباً) مطلوب است، بنحو بالفعل در هیچکدام از مقدمات ذکر نشده است و لذا برای حصول آن، باید مقدمات قیاس (دو قضیه حملی مؤلف قیاس) را به

حدود آن تجزیه کرد. مراد از حدود، موضوع و محمول است. پس از تجزیه مقدمات به حدود، چهار حدّ بدست می‌آید. حدوسط که یکی از حدود چهارگانه است در قیاس اقترانی جایگاه خاصی دارد. جایگاه حدوسط در قیاس اقترانی به حصر عقلی از چهار حالت بیرون نیست که بر مبنای این چهار موضع، قیاس اقترانی هم چهار شکل پیدا می‌کند. بدیهی‌ترین شکل قیاس اقترانی، شکل نخست آن است که حدوسط، محمول صغری و موضوع کبری واقع شده است. این شکل به جهت انتاج، روشترین و معتبرترین شکل قیاس اقترانی است؛ بگونه‌ای که کسی در منتج بودن آن شک نمی‌کند. به عبارت دیگر نتیجه در قیاس اقترانی شکل اول، لازم بین مقدمات است و با تصدیق مقدمات، به‌طور بدیهی تصدیق نتیجه حاصل می‌شود، برخلاف شکل‌های دیگر که منتج بودن آنها باید اثبات شود. در چنین شرایطی که مهمترین بحث قیاس، قیاس اقترانی شکل اول است و اعتبار دیگر قیاسها نیز مبتنی بر این قیاس است، اگر موقعیت، اعتبار، بدهت و شرایط انتاج آن بررسی شود دیگر قیاسها به تبع این قیاس جایگاه و منزلت خود را می‌یابند.

برخی از دانشمندان منطق، علی‌رغم اینکه قیاس اقترانی شکل اول مطلقه را بدیهی و بی‌نیاز از اثبات می‌دانند، در تحلیل این قیاس بیان خاصی ارائه می‌دهند که در اعتبار و موقعیت کل قیاس اقترانی اهمیت اساسی دارد و تحولی در منطق استنتاج و استدلال قیاسی بوجود می‌آورد. به عبارت دیگر اگر تحلیل و بیان آن اثبات شود در واقع تمام قیاسات حملی به‌نحوی بر قیاسات متضمن نسبت مبتنی می‌شوند و منطق مفاهیم و محمولات یک موضعی جای خود را به محمولات چندموضعی می‌دهند.

ابن سینا (شارات ص ۴۹ و ۵۰) در بیان شرایط قیاس اقترانی شکل اول مطلقه با تأکید بر تعدی‌پذیری نسبت اندراج می‌گوید: نتیجه دادن شکل اول علاوه بر دو شرط «موجب بودن صغری و کلیت کبری» نیاز به شرط سومی دارد و آن «فعلیت جهت قضیه در صغری» است؛ زیرا اگر شرط فعلیت رعایت نگردد و جهت در صغری معنایی وسیعتر از فعلیت یعنی به قید امکان عام یا امکان خاص مقید شود، به سبب آنکه اصغر در صغری از مصادیق بالامکان اوسط است و در کبری، بنابر عقیده ابن سینا، اکبر بر افراد بالفعل حدوسط، محمول است - به سبب آنکه از نظر ابن سینا، عقدالوضع و وصف عنوانی، بر موضوعات بالفعل ثابت است - احتمال دارد حکم اکبر بر مصادیق بالفعل اوسط، شامل افراد بالامکان اصغر نشده، و در نتیجه حکم اکبر بر حدوسط، به اصغر تعدی نکند.^۶

قطب‌رازی نیز در شرح آن (شرح شارات، ص ۲۴۱ تا ۲۴۴) نظر وی را تأیید می‌کند.

نظام منطق ارسطویی که همان نظام منطق «موضوع، محمول، رابط» و یا منطق مفاهیم و محمولات است، اقتضا می‌کند که مقدمات قیاس به حدود (موضوع و محمول) تحلیل شوند. قضایایی که شایستگی مقدمه بودن قیاس را دارند تنها قضایای محصوره و مهمله (در حکم محصوره جزئیه) هستند.

قضایای محصوره نیز دارای دو حد (عقدالوضع و عقدالحمل) یا مفاهیم تک موضعی - به اصطلاح منطق جدید - هستند که این قضایا بعد از آنکه مقدمه قیاس و در جریان استنتاج واقع می‌شوند به کمک رابطه‌ای که این دو حد را به هم می‌پیوندد بگونه‌ای خاص تحلیل و تبیین می‌شوند. رابطه بعنوان جزء ذاتی قضیه محسوب نمی‌شود؛ چراکه قائم به طرفین قضیه (حدین) است. روابط در قضایای مختلف معانی متفاوت پیدا می‌کنند. معنای اول رابطه در قضایای شخصی و طبیعی، به معنای عضویت است، یعنی موضوع، عضو محمول است. معنای دوم رابطه، تساوی است یعنی موضوع مساوی محمول است و این نوع رابطه در قضایای متضمن نسبت تحقق پیدا می‌کند. معنای سوم رابطه در قضایای محصوره و مهمله، اندراج است؛ یعنی موضوع (عقدالوضع) مندرج در محمول (عقدالحمل) است. از اینرو حمل در قیاس اقترانی یعنی اندراج عقدالوضع در عقدالحمل، زیرا مقدمات قیاسات اقترانی قضایای محصوره هستند که متضمن مفهوم اندراج هستند.

بر اساس مطالب یادشده، نظام استنتاجی منطق ارسطویی که بر قیاس اقترانی حملی مبتنی است با یک ناسازگاری دوسویه روبرو است: از طرفی این نظام با تحلیل مقدمات قیاس به دو حد، مدعی است که تمام قیاسها، باید مبتنی بر مفاهیم و حدود و تحلیل «موضوع، محمول، رابط» استوار باشند؛ در حالی که در همین نظام منطقی با قیاسهایی مواجهیم که از مقدماتی متضمن نسبت یا بخش محمولی چندموضعی (به اصطلاح منطق جدید) تألیف می‌شوند. بنابراین ارجاع قیاساتی مانند قیاس مساوات به قالب اقترانی خالی از اشکال نیست.

از طرف دیگر مقدمات قیاس اقترانی اگر متضمن مفهوم اندراج باشند، با توجه به اینکه اندراج بر اساس خاصیت تعدی، خود از قواعد خاص نسب پیروی می‌کند، مستلزم این است که قیاسات اقترانی بنحوی بر قیاسات متضمن نسبت تحویل و مبتنی شوند؛ یعنی مفاهیم یک موضعی به مفاهیم چندموضعی تبدیل شوند. به عبارت دیگر منطق دانان پیرو ارسطو، (ابن رشد، تلخیص منطق ارسطو، ص ۸۹ تا ۱۰۹) در تبیین شکل‌های قیاس اقترانی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که خود، به نوعی ارجاع قیاس اقترانی به قیاس متضمن

نسبت است. با این توضیح که هر قیاس اقترانی با دو مقدمه‌ای که از نوع قضایای محصوره هستند، منتج به نتیجه‌ای می‌شوند که این نتیجه با تحلیل خاصی از مقدمات بدست می‌آید: مثلاً قیاس: «هر الف ب است» و «هر ب ج است»، بعنوان دو مقدمه این نتیجه را در پی دارد: «هر الف ج است». منطق‌دانان اینگونه قیاسها را که از نوع قیاس اقترانی حملی است، چنین تحلیل می‌کنند که صغری به کمک نسبت اندراج به این معناست که «هر الف مندرج در ب است» و کبری را به معنای «هر ب در ج مندرج است» در نظر می‌گیرند. این دو مقدمه به کمک یک کبرای کلی «مندرج در مندرج، مندرج است»، نتیجه یادشده را بدست می‌دهد، که آن نیز به این معناست که «هر الفی مندرج در ج است». صحت کبرای کلی براساس قاعده ای در عالم نسب به نام خاصیت تعدی پذیری نسبت اندراج تبیین می‌شود؛ به این معنا که هرگاه یک شیء در شیء دوم مندرج باشد و آن شیء دوم نیز در شیء سوم مندرج باشد، تعدی پذیری نسبت اندراج حکم می‌کند که شیء اول نیز در شیء سوم مندرج است. با چنین تحلیلی از نسبت اندراج و خاصیت تعدی‌پذیری آن، نظام منطق استنتاجی ارسطویی که بر حدود و مفاهیم مبتنی است و تلقی «موضوع، محمول، رابط» را از مقدمات قیاس ارائه می‌کند عملاً و به نحو غیرمستقیم، بر نظام مبتنی بر نسبت (تعدی نسبت اندراج) متکی است. قیاس اقترانی شکل اول نیز چهره دگرگونی می‌یابد و از قالب «موضوع، محمول، رابط» که مبتنی بر محمولات تک‌موضوعی است، به قالب قیاسات مبتنی بر محمولات چندموضوعی تبدیل می‌شود. اگر شکل اول اقترانی چنین تحلیل شود دیگر اشکال اقترانی نیز که براساس شکل اول اثبات می‌شوند، به تبع چنین تبیین می‌شوند؛ یعنی همه انواع قیاسات اقترانی به نحو غیرمستقیم مبتنی بر قواعد «نسب» تحلیل و تبیین می‌شوند و این، نمونه بارز کاربرد قواعد و خواص نسب نزد منطق‌دانان پیرو ارسطو است.

۵. قیاس مساوات و محمول چندموضوعی

قیاس مساوات از دیدگاه منطق‌دانان پیرو ارسطو، یکی از قیاسات مشکل‌آفرینی^۳ است که ساختار منطقی آن دارای ابهام است. قیاس مساوات بخش کوچکی از منطق نسبتها و تحلیل قضایا و قیاسات متضمن نسبت است که در منطق سنتی متأسفانه بحث چندانی از آن به میان نیامده است. ساختار چنین قیاساتی بیش و کم در سده پنجم به عنوان شبهه‌ای بر تعریف قیاس طرح شد (فخر رازی، *الانارات*، ص ۱۶۲) و برای پاسخ به آن شبهه، نظریات مختلفی ارائه شد. (قراملکی، *التنقیح*، ص پنجاه)

برخی منطق دانان متأخر (عادل فاخوری، منطق العرب من وجهه نظر منطق الحدیث، ص ۹۹ - ۱۱۰؛ کلنبوی، البرهان، ص ۳۱۰-۳۲۷) قیاس مساوات را تحت عنوان قیاسات غیرمعارف (علاقات) مطرح کرده‌اند.^۱ قیاس غیرمعارف یکی از موضوعات مهم در منطق جدید است که به تفصیل از آن بحث می‌شود و منظور این است که موضوع یا محمول به‌عنوان حدوسط در قیاس تلقی نشود، بلکه یکی از متعلقات طرفین قضایا این نقش را ایفا کند: «الف بزرگتر از ب است. ب بزرگتر از ج است. الف بزرگتر از ج است.» اگرچه نشانه‌هایی از بحث یادشده نزد منطق دانان مسلمان وجود دارد؛ اما متأسفانه به علت محصور بودن در ضوابط منطق ارسطویی، این بحث در میان منطق دانان پیرو ارسطو چندان تعمق نیافت.

قیاس مساوات در واقع قیاس متضمن نسبت است و چون بارزترین نمونه نسبت، مساوی بوده است، منطق دانان در تحلیل ساختار منطقی چنین قیاسی به نمونه بارز آن که مساوات است، عطف توجه کرده و با ذکر مثالی، تحلیل خود را ارائه کرده‌اند: «الف مساوی ب است. ب مساوی ج است. الف مساوی ج است.» چنین ساختاری، تمام قیاسهای متضمن نسبت از قبیل موازات، معاندت، مماثلت و مشابهت و... را دربرمی‌گیرد.

دانشمندان منطق در مواجهه با مشکل قیاس مساوات از طرفی احساس می‌کردند این نوع از قیاس بدون مثال نقضی صورتاً منتج است؛ یعنی در همه مصادیق و موارد (محتوا) نتیجه صادق می‌دهد. و از طرف دیگر فاقد شرایط منطقی انتاج است؛ یعنی با وجود اینکه ظاهراً دارای ساختار قیاس بسیط است، اما دارای هیچ‌یک از شرایط اقیسه رایج در منطق نیست: چنین قیاسی فاقد شرایط اشکال چهارگانه قیاس اقترانی است؛ زیرا اولاً حدوسط در آن بعینه تکرار نشده است و ثانیاً یکی از مقدمات آن لزوماً کلی نیست و هر دو مقدمه آن جزئی است. از سوی دیگر قیاس مساوات شرایط منطقی قیاس استثنائی (وضع مقدم و رفع تالی) را نیز ندارد؛ زیرا نتیجه بالفعل (بالکل) خود یا نقیض آن در یکی از مقدمات نیامده است. علاوه بر این فاقد مقدمه شرطی است؛ درحالی که قیاس استثنائی حداقل یک مقدمه شرطی لازم دارد. (خواجه طوسی، شرح اشارات، ص ۲۸۷)

هنگامی که از شمول و تمامیت منطق ارسطویی بویژه از نظریه قیاس او و شرایط آن بحث می‌کنیم، قیاس مساوات با رویکردی نو قابل طرح و بررسی است. مقدمات قیاس مساوات به عقده‌ین - که از سنخ مفاهیم کلی و ماهیات اند - تحلیل نمی‌شوند، بلکه ما در چنین قیاسی با نسبت مواجه هستیم که حدوسط قیاس واقع می‌شود و باید نسبت را از

حدوسط در مقدمات به حد اصغر و حد اکبر در نتیجه سرایت دهیم. در منطق قدیم، قدما چون با محمولهای چندموضوعی آشنا نبودند، نمی‌توانستند قیاس مساوات را به دو بخش اسمی و محمولی تحلیل کنند. مثلاً در «الف مساوی ب است» «الف و ب» بخش اسمی، و «مساوی است» بخش محمولی معرفی شود؛ لذا به ناچار چنین قیاسهایی را نیز به عقیدین (موضوع و محمول) تحلیل می‌کردند: «الف» موضوع است و «مساوی ب» محمول است و جزء سومی به عنوان رابطه، بین موضوع و محمول پیوند برقرار می‌کند.

منطق‌دانان (خواجه طوسی، شرح اشارات، ص ۲۳۶ و ۲۳۷) برای حل این مشکل، در موضعی که به بحث از قیاس مساوات پرداخته‌اند، تدابیری اندیشیده‌اند. طرح این راه‌حلها از سوی منطق‌دانان، نشانگر این است که چه دیدگاهی در حل این مسأله داشته‌اند. به عبارت دیگر تلاش آن دسته از منطق‌دانان که بعد از قیاس اقترانی حملی و قبل از قیاس استثنائی و قیاسات مرکب، به طرح قیاس مساوات پرداخته‌اند، مؤید این مطلب است که ساختار قیاس مساوات را در قالب یک قیاس مرکب نپذیرفتند و چنین ساختاری را یک قیاس بسیط می‌دانند؛ برعکس برخی دیگر بحث از قیاس مساوات را بعد از قیاس استثنائی و جزء قیاسهای مرکب مطرح کرده‌اند و این دال بر این است که این عده معتقدند که قیاس مساوات ساختار قیاس مرکب دارد.

مقایسه راه‌حل بسیط‌انگاری با مرکب‌انگاری: ۱. هر دو نظریه قائل به یک مقدمه محذوف در تحلیل ساختار تفصیلی قیاس مساوات هستند. ۲. در تحلیل ساختار بسیط‌انگاری گرچه ظاهراً سه مقدمه در جریان استدلال شرکت دارند ولی حقیقتاً این سه مقدمه در استنتاج دخالت ندارند؛ یعنی عملاً دو قیاس مجزا نداریم. ۳. در بسیط‌انگاری ساختار قیاس مساوات در پرتو دو مقدمه مذکور از طریق تحلیل مفهومی (و نه ترکیب قیاسی) به سطر سوم استدلال می‌رسیم درحالی‌که در مرکب‌انگاری، از طریق قیاس به چنان مقدمه‌ای دست می‌یابیم. ۴. در تحلیل بسیط‌انگاری، سطر سوم استدلال مقدمه جداگانه‌ای غیر از سطر اول نیست بلکه جایگزین مفهومی برخی اجزاء قضیه از این دو مقدمه است. درواقع در این تحلیل یکی از مقدمات قائم مقام مقدمه دیگر است. (کلنبوی، البرهان، ص ۳۱۰-۳۲۷؛ عادل فاخوری، منطق العرب من وجهه نظر منطق الحدیث، ص ۹۹-۱۱۰) ممکن است بتوان گفت ریشه بحث علاقات (از جمله قیاس مساوات) در آثار ارسطو به‌طور پراکنده و اشاره‌وار و نه صریح وجود دارد؛ اما اینکه چرا ارسطو از خود قیاس علاقات استفاده نمی‌کند و سعی دارد آنها را به شکل موضوع - محمولی مطرح کند، داستان

دیگری دارد. با اندک تأملی روشن می‌شود که اولاً منطق‌دانان مسلمان برای توجیه استدلال‌های ساده‌ای (مانند قیاس مساوات) دچار چه چالش‌هایی شده‌اند و بدیهی است که این گرفتاریها از التزام آنها به قیاس حملی نشأت گرفته است.^۱ ثانياً اینگونه نیست که منطق قدیم به این دلیل از اثبات استدلال‌های متضمن نسبت ناتوان باشد که دارای نسبت هستند؛ بلکه مشکل اصلی منطق قدیم همان اتکاء به تحلیل موضوع - محمولی گزاره، و عطف توجه صرف به قیاس حملی است؛ یعنی در هر نوع استدلالی باید موضوع و محمول و حدوسط معلوم شود و بدیهی است که چنین امری همه جا میسر نیست. مؤید این نظریه این است که در منطق قدیم صدق نتیجه قیاس متضمن نسبت، منوط به صدق مقدمه خارجی است؛ درحالی‌که در منطق جدید مقدمه‌ای را که بیانگر نسبت یا خاصیت نسبت (تعدی، تقارن، انعکاس و...) است، به استدلال می‌افزایند.

بنابراین قیاس مساوات، خللی را در نظام منطق موضوع - محمول - رابطه ارسطویی نشان می‌دهد؛ زیرا از طرفی تلقی ارسطویی قیاس اقتضاء می‌کند که مقدمات قیاس به حدود تحلیل شوند و هر حد یک محمول تک‌موضوعی است؛ درحالی‌که قیاس مساوات از مقدماتی تألیف می‌شود که متضمن نسبت یا بخش محمولی چندموضوعی هستند. لذا ارجاع قیاس مساوات به قالب اقترانی خالی از اشکال نیست. البته همچنانکه گفتیم، منطق‌دانان در تبیین شکل‌های اقترانی از مفهوم اندراج استفاده می‌کنند که این امر به نحوی ارجاع آن به امثال قیاس مساوات است. (قراملکی، التفتیح، ص پنجاه)

۶. مأخذ اول و مأخذ ثانی و تعدی‌پذیری نسبت مقوم

منطق‌دانان در کتاب برهان از صناعات خمس مسئله‌ای تحت عنوان «مأخذ اول و مأخذ ثانی» و تفاوت آن دو را مطرح می‌کنند. در اثبات قضایای یقینی به‌عنوان مسئله برهانی، قاعده این است که در قضایایی که نتیجه قیاس برهانی هستند محمول آنها نمی‌تواند نسبت به موضوع آن ذاتی مقوم باشد؛ زیرا مقوم، بین‌الثبوت است و نیازی به اثبات آن از طریق قیاس برهانی نیست، بلکه قابل اثبات برهانی هم نیست. از طرف دیگر چون عرضی غیرلازم هم نمی‌تواند محمول قضایای یقینی واقع شود، بنابراین حداکبر نسبت به حداصغر (محمول نتیجه قیاس برهانی نسبت به موضوع آن) لزوماً عرضی ذاتی است، یعنی نه مقوم است و نه عرضی غیرلازم.

اندیشمندان منطقی (علامه حلّی، الجوهر النضید، ص ۲۱۶) می‌گویند: برای انتاج قضیه «حداکبر نسبت به حداصغر عرضی لازم است»، دو راه وجود دارد که بر مبنای این دوگانگی، تفاوت مأخذ اول از مأخذ ثانی مشخص می‌شود. راه نخست، قیاسی است که در آن حدوسط مقوم حداصغر باشد که این روش را مأخذ اول می‌گویند. راه دوم، قیاسی است که در آن حدوسط نسبت به حداصغر عرضی لازم باشد که به این روش مأخذ ثانی گویند. به عبارت دیگر محمولات مسائل مقوم موضوعات آنها نیستند، بلکه اعراض ذاتی موضوعاتند؛ زیرا مقوم را نمی‌توان طلب کرد. در چنین شرایطی در محمولات مقدمات نیز اگر فقط حدواوسط، مقوم اصغر باشد مأخذ اول، و گرنه مأخذ ثانی نامیده می‌شود. در واقع محمول هر مسئله باید خارج از موضوع بوده و نمی‌تواند مقوم آن باشد؛ زیرا مقوم شیء را نمی‌توان با برهان برای آن شیء اثبات کرد چه اینکه تصور موضوع متوقف بر ثبوت محمول بر آن است. و از آنجائی که یکی از خواص جزء، این است که در وجود و عدم ذهنی و خارجی مقدم بر کل باشد، لذا نمی‌توان بر مسائل علمی برهان اقامه کرد مگر پس از تصور اجزاء آنها.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که مقوم نمی‌تواند مطلوب باشد، بلکه محمولات باید اعراض ذاتی موضوعات مطالب خود باشند، درحالی که این محمولات در مقدمات می‌توانند مقوم باشند؛ لذا حدوسط در برهان می‌تواند مقوم اصغر و یا عارض آن باشد. پس اگر حدواوسط، مقوم اصغر باشد اکبر نمی‌تواند مقوم حدوسط باشد؛ زیرا مقوم مقوم شیء، مقوم شیء است، بلکه باید در این حالت عارض آن باشد که آن را مأخذ اول گویند. مثل اینکه بگوییم: انسان ناطق است و هر ناطقی ضاحک است. اما اگر حدوسط عارض اصغر و نه مقوم آن باشد، در این صورت حداکبر می‌تواند مقوم حدوسط و یا عارض آن باشد که آن را مأخذ ثانی گویند.

منطق‌دانان در بحث تفاوت این دو، نکته مهمی را مطرح می‌کنند: در مأخذ اول حداکبر نسبت به حدوسط نمی‌تواند مقوم باشد؛ زیرا در این صورت حداکبر در نتیجه هم نسبت به حداصغر مقوم خواهد بود درحالی که در مطلوب برهانی چنین امری محال است. آنها علت این امر محال را که چرا اگر در کبری، حداکبر نسبت به حدوسط مقوم باشد، در نتیجه نیز حداکبر نسبت به حداصغر مقوم خواهد بود، ناشی از خاصیت تعدی پذیری نسبت مقوم می‌دانند. در قیاس: «الف ب است» و «هر ب ج است» پس «الف ج است». به فرض برهانی بودن قیاس، انحصاراً «ج» عرضی لازم (ذاتی) «الف» است. و اگر «ب»

(حدوسط) مقوم «الف» باشد (به فرض مأخذ اول)، در این صورت اگر «ج» (حداکبر) مقوم «ب» باشد، تعدی پذیری نسبت مقوم حکم می کند که «ج» مقوم «الف» باشد، حال آنکه چنین امری محال و خلاف فرض است. چنین نتیجه محالی در قالب یک قیاس مساوات می تواند اقامه شود: ب مقوم الف است. ج مقوم ب است. ج مقوم الف است. انتاج این قیاس بر مقدمه کلی صادقی مبتنی است: «مقوم مقوم، مقوم است». (ابن سینا، الشفاء، المدخل، ص ۳۶)

اساس این بحث بر خاصیت تعدی نسبت تقوم مبتنی است و این نمونه دیگری از کاربرد نسبتها در مباحث منطقی یا ابتناء مسائل منطقی بر قواعد و خواص نسب است.^۳

- مثال برای مأخذ اول: صغری: انسان، ناطق است. (مقوم) کبری: هر ناطقی متعجب است. (عرض لازم) نتیجه: انسان متعجب است. (عرضی لازم)
- مثال برای مأخذ ثانی: صغری: انسان متعجب است. (عرضی لازم) کبری: هر متعجبی ضاحک است. (عرضی لازم) نتیجه: انسان ضاحک است. (عرضی لازم)
- مثال برای مأخذ ثانی: صغری: ضاحک انسان است. (عرضی لازم) کبری: هر انسانی حیوان است. (مقوم) نتیجه: ضاحک حیوان است. (عرضی لازم)

از اینرو ارتباط بحث مأخذ اول و مأخذ ثانی با محتوای پژوهش از آنجاست که مبتنی بر خاصیت تعدی نسبت تقوم است؛ یعنی اگر حدوسط نسبت به حداصغر مقوم باشد و حداکبر نیز نسبت به حدوسط مقوم باشد، لزوماً حداکبر در نتیجه مقوم حداصغر خواهد بود؛ زیرا تقوم نسبتی متعدی است یعنی مقوم مقوم، مقوم است.

۷. نتیجه گیری

توجه منطقدانان مسلمان به نسبت و ارائه تحلیل منطقی از احکام و خواص آن و بکارگیری قواعد استنتاجی متضمن نسبت امری مسلم به نظر می رسد؛ اما رهیافت آنها در باب تحلیل نسبت، قواعد آن و نیز کاربرد نسبتها در یک سطح نبوده است. آنان نسبت بین دو مفهوم (مفهوماً و مصداقاً) را به نحو مدون مورد بحث قرار داده، اما در بحث از قواعد و خواص استنتاجی مربوط به نسبت به طور پراکنده سخن گفته، به گونه ای که به تمایز خواص مختلف نسبت توجه نداشته اند. از اینرو نمی توان ادعا کرد آنها بطور کلی درباره مباحث مختلف مربوط به نسبت، بدون موضع و تحلیل منطقی بوده باشند، چه بسا که تحلیل منطقی از

خواص و قواعد نسب ارائه کرده و از آنها استفاده نیز کرده‌اند. در واقع منطق ارسطویی در موضعی (از جمله مباحث مطرح شده در این پژوهش) با مشکل بحث از نسبت روبرو بوده، اما این رویارویی صریح نبوده است.

منطق ارسطویی با محدود کردن خود در نظریه قیاس، از نظریه اساسی‌تر منطق جمله‌ها، که مبنای نظریه قیاس است، غافل مانده است و دلیل آن چیزی جز مرعوبیت سنت ارسطویی در برابر خود ارسطو نیست نه اینکه به آن نیاز چندانی نداشته باشد. پیامد چنین غفلتی، این است که پیروان ارسطو این بخش بنیادی و مستقل منطق را دست‌کم گرفته و در صدد هستند آن را با شگردهای تصنعی و پیچیده به شکل‌های قیاس تحویل کنند، اگرچه در استدلال‌های قیاسی به‌عنوان پیش‌فرض، مجبورند از منطق جمله‌ها استفاده کنند. در واقع این تلاش به لحاظ روش‌شناختی محکوم به شکست است؛ چراکه برهان خلف به‌عنوان کارآمدترین برهان در تبدیل اشکال، از سنخ منطق جمله‌هاست، لذا نادیده‌گرفتن بخشی از منطق (منطق جمله‌ها)، که نظریه قیاس بدون آن ناقص خواهد ماند، توسط ارسطو شگفت‌آور است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جالینوس در پایان مقدمه جلد می‌گوید: استدلال‌هایی وجود دارند که با قالب‌های ارسطویی یا رواقیان سازگار نیست مثلاً سوفرونیکوس پدر سقراط است پس سقراط پسر سوفرونیکوس است. وی معتقد است که می‌توان قواعدی کلی ارائه داد که بوسیله آنها بتوان اعتبار قیاس‌های متضمن نسبت را کنترل کرد اما هیچ تلاشی برای اجرای این طرح صورت نمی‌دهد. kneale, development of logic, p 185

$$(\forall x)(\forall y)(\forall z)(Rxy \wedge Ryz - Rxz) \quad ۲.$$

$$(\forall x)(\forall y)(Rxy - Ryx) \quad ۳.$$

۴. منطق‌دانان بر مبنای خاصیت تقارن نسبت تباین به این نتیجه رسیده‌اند که عکس مستوی سالب کلی، سالب کلی است. ضمن اینکه مویید این نکته ظریف است که آنها به تاثیر کاربرد نسبتها در استنتاج قواعد منطقی تفتن داشته‌اند.

۵. منطق‌دانان دوبخشی بحث از تناقض، تضاد، تداخل، داخل تحت تضاد و عکس را تحت عنوان استدلال‌های مباشر مطرح می‌کنند ولی منطق‌دانان نه‌بخشی طرح چنین مباحثی را در احکام قضایا و نسبت بین آنها مورد بحث قرار می‌دهند.

۶. «وهو أن يصير المحمول موضوعاً والموضوع محمولاً مع حفظ الكيفية وبقاء الصدق والكذب بحاله، أمّا الكمية فلا يجب أن تبقى». (ابن سهلان ساوی، البصائر النصيرية، ص ۷۲).
۷. شرط فعلیت صغری به عقیده فارابی که عقدالوضع را بالامکان می داند، ضروری نیست و لذا بیان او متفاوت است.
۸. مرحوم مظفر با تعبیر «من القیاسات المشکله...» از قیاس مساوات یاد می کند. (مظفر، پیشین، ص ۲۶۲)
۹. عادل فاخوری (ص ۹۹ - ۱۱۰) موضوعات متعدد و مهمی از منطق را مطرح کرده و به دنبال پاسخ این سؤال بوده که آیا بحث از نسبت، که در منطق جدید به طور مستوفی مطرح است، در منطق سنتی نیز ریشه دارد یا نه؟ در این راستا او سعی کرده است بحث از قیاس غیرمتعارف را در منطق سنتی ریشه یابی کند. وی نشانه هایی از بحث یادشده را در آثار ابن سینا می بیند اما تکیه بیشتری به کلنبوی (البرهان، ص ۳۱۰-۳۲۷) دارد. عادل فاخوری درصدد برمی آید با استفاده از نماد منطق جدید، ضروب گوناگون اشکال چهارگانه قیاس را مورد بررسی قرار دهد و در نهایت نتیجه می گیرد شرایط انتاجی که در قیاس سنتی مدنظر است، در مورد قیاس علاقات نیز صحت دارد.
۱۰. امروزه نه تنها توجیه قیاس مساوات بلکه نسبتهای پیچیده تر (چندموضوعی و...) هم با منطق جدید میسر است.
۱۱. توضیح این نکته ضروری است که در مأخذ ثانی، نسبت حداکبر به حدوسط هم می تواند مقوم باشد و هم می تواند عرضی لازم باشد؛ زیرا در هیچکدام از دو مورد یادشده، محذور محال - آنگونه که در مأخذ اول ذکر کردیم - لازم نمی آید؛ چرا که حدوسط در صغری نسبت به حدصغر (بنا به فرض مأخذ ثانی بودن) لزوماً عرضی لازم است.

کتابنامه

- ابن رشد، تلخیص منطق ارسطو، تحقیق جیرار جیهامی، المجلد الأول، بیروت، دار الفكر اللبنانی.
- ابن سینا؛ الإشارات والتنبيهات، تصحیح محمود شهابی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.
- ابن سینا؛ الإشارات والتنبيهات، شرح خواجه طوسی، ج ۱، دفتر نشر کتاب، تهران، ۱۴۰۳ق.
- ابن سینا؛ الشفاء، ۱۰ج، تصدیر و مراجعه الدكتور ابراهیم مدکور، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۳۰ق.
- جعفری ولنی، علی اصغر؛ «قیاس مساوات و منطق نسب»، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۷ (۲) فلسفه، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
- جعفری ولنی، علی اصغر؛ «جریان شناسی و مبانی منطقی نسبتهای چهارگانه نزد منطق دانان مسلمان»، خردنامه صدرا، ش ۷۱، بهار ۱۳۹۲.

- الحسینی الأعرج، *الأرجوزة فی المنطق، منطق و مباحث الفاظ*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ش.
- علامه حلی، *الأسرار الخفیه فی العلوم العقلیه*، تحقیق إحياء التراث الإسلامی، دفتر انتشارات تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹ش. *الجواهر النضید، بیدار*، ۱۳۶۲.
- خونجی، افضل الدین؛ *كشف الاسرار عن غوامض الافكار*، تقدیم و تحقیق خالد الرویهب، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین، تهران، ۱۳۸۹ش.
- رازی، فخرالدین؛ *الإنارات*، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۸۴۷.
- رازی، فخرالدین؛ *الملخص، تصحیح دکتر قراملکی و آدینه اصغری نژاد*، دانشگاه امام صادق، تهران، ۱۳۸۱ش.
- رازی، قطب الدین؛ *شرح المطالع*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.
- رازی، قطب الدین؛ *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، تصحیح محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۸۴ ش / ۱۴۲۶ ق.
- رازی، قطب الدین؛ *شرح شرح الإشارات*، ۳ ج، ج ۱ (علم المنطق)، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵ش.
- طوسی، نصیر الدین؛ *شرح الإشارات*، مع شرح الشرح للعلامه قطب الدین رازی، ۳ ج، ج ۱ (علم المنطق)، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵ش.
- فاخوری، عادل؛ *منطق العرب من وجهه نظر منطق الحدیث*، دارالطلیعه للطباعه والنشر، بیروت، ۱۹۸۰م.
- ترجمه غلامرضا ذکیانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۷ش.
- فارابی، ابونصر؛ *المنطقیات*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ۳ ج، ج ۱، مکتبه آیة الله العظمی النجفی المرعشی، قم، ۱۴۰۹ق.
- کلنوی، اسمعیل بن مصطفی؛ *البرهان*، تصحیح فرج الله زکی الکردی، مطبعة السعاده بجوار محافظه (نشره الکردی)، مصر.
- ملاصدرا؛ *التنقیح*، مقدمه فرامرز قراملکی، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۷۸.
- موحد، ضیاء؛ *از ارسطو تا گودل*، هرمس، تهران، ۱۳۸۲.